

آقای رفسنجانی نگران است!

آقای رفسنجانی، رئیس جمهور، در خطبه نماز جمعه ۱۵ شهریور خود، در ارتباط با تحولات اخیر در شوروی مسایلی را مطرح کرد که بسیار قابل توجه است. او ضمن تشبیه وقایع شوروی به «فروپاشی امپراطوری عثمانی و بریتانیا»، هرچه دل تنگ سرمایه داران غربی می خواست بیان کرد و بدین طریق بار دیگر نشان داد که تا چه حد مستقل و «دمکرات» می اندیشد.

صحبت های آقای رفسنجانی در خطبه نماز ۱۵ شهریور پر از تضاد و نقیض گویی است. در عین حال، آنچه که او در این خطبه به زبان نیاورد، به همان اندازه مسائلی که مطرح کرد، گویای حقیقت است. آقای رئیس جمهور سخنان خود را با این افاده شروع کرد که: «آن روزی که امام به گورباچف نامه نوشتند که صدای شکستن استخوان های مارکسیست [۱] به گوش می رسد، هیچکس پیش بینی چنین وضعی را نمی کرد، و این حرف بزرگی بود که امام زدند.»

ظاهراً آقای رفسنجانی با این گفته، که در نامه خمینی وجود نداشت، می خواهد ابتدا به تن «امام» خود جامعه یک جامعه شناس دورنگر و یک مورخ دانشمند را که از قدرت پیش گویی وقایع تاریخی

ادامه در ص ۲

نامه مردم
از کان مرکزی حزب توده ایران

شماره ۳۶۰، دوره هشتم،
سال هشتم، ۲۳ مهر ۱۳۷۰

به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران

مبارزه ادامه دارد

پی آمدهای مخرب سیاست اجتماعی - اقتصادی رژیم

کار، به یک چهارم سال ۱۳۵۵ کاهش یافته است. در فاصله سالهای مورد بحث، حجم جمعیت شاغل، از ۸/۸ میلیون نفر در سال ۵۵، به ۱۱ میلیون نفر در سال ۶۵ بالغ شد، درحالیکه «ثروت و تولید ملی» نه تنها افزایشی نداشت بلکه تقلیل یافت.

طبق ارقام رسمی، در این فاصله، بهره وری نیروی کار ۲۲ درصد کاهش یافته است. این بدان معناست که از جمعیت شاغل ۱۱ میلیون نفری سال ۱۳۶۵، ۲۲ درصد یا نقشی در فرآیند تولید جامعه نداشته اند و یا نقش آنها بسیار ناچیز بوده است. به همین سبب سطح تولید ملی نزول کرده، که این نیز به معنای تشدید و گسترش فقر در جامعه است. مفسر دیگری از «کیهان»، نتیجه کاهش بهره وری را قاش می سازد و می نویسد: «تقلیل بازده سرانه بهره وری نیروی کار یعنی افزایش «خطر رخنه فساد در سیستم اداری و اجرایی».

سرپرست دفتر جمعیت و نیروی انسانی سازمان برنامه می گوید: «بیکاری طی سالهای اخیر شدت پیدا کرد چرا که در یک اقتصاد درحال رکود و کم رشد، منابع مکفی سرمایه ای تجهیز نمی شود و بر اثر این رکود اقتصادی، اشتغال ناقص (بیکاری پنهان) و بیکاری آشکار در جامعه نمود پیدا می کند.»

طبق ارقام نیمه رسمی، نرخ بیکاری از ۷ درصد در سال ۱۳۵۵، به ۱۴/۱ درصد در سال ۱۳۶۵ رسید. در سال ۱۳۶۹، نرخ بیکاری به ۲۵ تا ۳۰ درصد صعود کرد. عمیقتر شدن روزافزون شکاف میان عرضه و تقاضای نیروی کار، فاجعه ای در جامعه بشمار می رود که با سرنوشت میلیون ها انسان پیوند دارد. با گذشت زمان، این وضع وخیم تر نیز خواهد شد. جمعیت شهری کشور رشد سالانه ای برابر ۵/۵ - ۵ درصد دارد. ساختار جمعیتی کشور

ادامه در صفحات ۲، ۳، ۴، ۵، ۶

اقدامات نابخردانه خود، رشد عادی مناسبات سرمایه داری را نیز تا اندازه ای مسدود کردند، و با وارد آوردن ضربات سخت بر پیکر بورژوازی صنعتی درحال اوج، شرایط مساعد برای رشد بورژوازی تجاری را در عقب مانده ترین شکل آن فراهم آوردند که نتایج فاجعه بار آن، اکنون هرچه بیشتر تظاهر می کند.

دوازده سال، مدت زمان کوتاهی نیست. در این فاصله زمانی، هر دولت برخاسته از بطن جامعه و متکی بر اراده مردم می توانست با تبعیت از اصول دمکراتیک، به مثابه یگانه وسیله جلب حمایت توده های میلیونی، گام های اولیه رشد بی وقفه کشور را، حداقل با ایجاد انفرستراکتور و پایه گذاری صنایع کلیدی بر اساس امکانات داخلی، بردارد. به ویژه اینکه کشور از لحاظ مادی و نیروی انسانی هم آمادگی چنین پیشروی را داشت و دارد. در فاصله زمانی مورد بحث، رژیم حدود ۱۵۰ میلیارد دلار از بابت فروش نفت و دیگر منابع بدست آورده است. اما، اصرار خمینی به ادامه جنگ «تا پیروزی»، هم منابع عظیم مالی را حیف و میل کرد و تلفات جانی بیشمار را موجب گردید، و هم فرصت طلایی پایه گذاری رشد موزون اجتماعی - اقتصادی کشور را از بین برد.

۲۹ بهمن ماه ۱۳۶۹، روزنامه «کیهان» از قول سرپرست دفتر جمعیت و نیروی انسانی سازمان برنامه و بودجه نوشت: «حجم نیروی کار در فاصله سالهای ۶۵-۱۳۵۵ دوبرابر شده، اما میزان بازده و بهره وری سرانه همین نیروی

بدون پژوهش جوانب مختلف پی آمدهای مخرب سیاست اجتماعی-اقتصادی رژیم در ایام گوناگون، نمی توان به ژرفای تراژدی دامنگیر جامعه پی برد، و به همین سبب نمی توان کارایی و یا ناکارایی آنچه سیاست نوسازی دولت رفسنجانی نامگذاری شده، درک کرد.

برخی از صاحب نظران معتقدند که رژیم فاقد سیاست است و نیازی به تحلیل عملکرد آن نیست. به نظر ما، رژیم بهر صورت دارای مشی معینی برای اداره کشور بوده و هست. نظریه پردازان رژیم سالها با طرح تز «اقتصاد اسلامی» می خواستند چنین وانمود سازند که جمهوری اسلامی از سرمایه داری به «اقتصاد اسلامی» گذار می کند و گویا اقتصاد اسلامی چیزی مابراه سرمایه داری است.

پایه تئوریک «اقتصاد اسلامی» را نوشته های آقایان صدر و مطهری تشکیل می داد که جز انطباق قانونمندی های سرمایه داری با موازین قهقی نبودند. در سال نخست پس از انقلاب بهمن، برخی از اقتصاددانان اسلامی حتی جزوات چندی هم در این باره منتشر ساختند. حتماً، صاحب نظران سلسله سخنرانی های هاشمی رفسنجانی در خطبه های نماز جمعه را که تکرار ناقص احکام آقایان صدر و مطهری بود، و دفاع از «مستضعفین» خوانده می شد، فراموش نکرده اند. تلاش همه آقایان روحانیون «اسلام شناس» در آن روزها متوجه نفی صورتبندی سرمایه داری موجود در کشور بود. اما سردمداران رژیم «ولایت فقیه» با

زنده باد آزادی و صلح، طرد باد رژیم "ولایت فقیه"!

آقای رفسنجانی ...

برخوردار بوده، بیوشاند و سپس با تکیه بر آن، به حضار حالی کند که شما هم امروز حرف های مرا آویزه گوش کنید چون از همان اعتبار پیشگویی های «امام» برخوردار اند!

حکایت آقای رفسنجانی در اینجا شبیه حکایت آن زیدی است که می گفت: «من آمم که رستم بود پهلوان»، منتهی با این تفاوت عمده که نه آن «رستمی» که آقای رفسنجانی خود را به او می چسباند، چندان رستم بود و نه این «زید» قابل قیاس با پهلوانان است. از آقای رفسنجانی باید پرسید که اگر «امام» شما این چنین که می گوئید قدرت پیشگویی داشت، پس چطور نتوانست «جام زهر خوردن» خود را، که دیگر همه پیش بینی می کردند، پیش بینی کند و اینچنین ایران را به تل ویران مبدل نسازد؟

آقای رفسنجانی، پس از اینکه به این شکل «اعتبار علمی» خود را به حضار اثبات می کند، به «تجزیه و تحلیل» علل بحران در اتحاد شوروی می پردازد و می گوید: «مهم ترین عامل این وضعیت این است که مارکسیسم مکتبی ساختگی و موتاژی بود... مهم ترین اشتباه این مکتب این بود که در آن ممنوعیت وجود نداشت و بشریت را جدا از خدا در نظر می گرفت. این مکتب، خدا زدایی را سرلوحه کار خود قرار داد. این مکتب نظرات الهی بشر را نفی کرد. دین را افیون دانست....»

آقای رئیس جمهور در اینجا دانسته دروغ می گوید. امروز دیگر بر همگان روشن است که مارکسیست ها هیچگاه به سنن و اعتقادات مردم بی احترامی نکرده اند. آقای رفسنجانی به خوبی می داند که همین کشوری که به قول او «خدا زدایی را در سرلوحه کار خود قرار داده»، از همان ابتدا از انقلاب ایران، که رنگ مذهبی آن قوی بود، دفاع کرد و پس از پیروزی نیز دست دوستی به سوی آن دراز کرد. آقای رفسنجانی به عنوان رئیس جمهور يك کشور همسایه اتحاد شوروی، باید به خوبی بداند و می داند که قانون اساسی اتحاد شوروی از همان ابتدا آزادی مذهب و اعتقاد به خدا را به عنوان یکی از حقوق اولیه شهروندان به رسمیت شناخته و آن را تضمین کرده است.

آقای رفسنجانی به عنوان رئیس دولتی که خیال دارد پرچم اسلام را در سراسر دنیا - از شرق تا غرب - به اهتزاز درآورد، باید به خوبی بداند و می داند که وزیر خارجه حکومت مارکسیستی نیکاراگوئه يك کشیش بود، که رهبران مذهبی در حکومت سوسیالیستی کوبا شرکت مستقیم دارند، که در بخش اعظم مبارزات راهی بخش مردم آفریقا و آمریکای لاتین، نیروهای مترقی مذهبی «خداپرست» شانه به شانه مارکسیست های «خدانشناس» در يك جبهه واحد علیه حکومت های دیکتاتوری مبارزه می کنند و از بابت اینکه دین یا اعتقادات شان به خطر بیفتد هیچ نگرانی ندارند، که در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، «الهیات راهی بخش»، که خواهان همکاری نزدیک

مذهبیون یا مارکسیست ها در مبارزه علیه قمر و محرومیت است، به بینش غالب در بین مردم تبدیل شده است.

آقای رفسنجانی همه این حقایق را می داند، اما از آن ها صحبتی نمی کند چون پاسخی برای آن ها ندارد. او مجبور است حقایق را پنهان کند چون آنوقت در آیکش «توضیحات الهی» او از وقایع اتحاد شوروی، آبی باقی نمی ماند.

وانگهی، باید از آقای رئیس جمهور پرسید که چه کسی مردم را از خدا جدا کرده است، مارکسیست ها، که می گویند مشکلات جامعه بشری زاییده عملکرد خود انسان ها هستند و باید به دست خود آنها برطرف شوند، یا رژیم «ولایت قتیبه»، که مذهب را تا حد توجیه گر سیاست های ضد مردمی خود پایین آورده و از آن برای سرکوب و شکنجه و اعدام مردم بی گناه استفاده می کند؟ آیا آقای رفسنجانی از وجود میلیون ها انسان معتقد به اسلام در ایران، که امروز بر اثر عملکرد غیر انسانی رژیم «الهی» ولایت قتیبه از هرچه «اسلام قهاستی» است رویگردان شده اند، بی خبر است؟

آیا رژیمی که در عرض کمتر از سه ماه، بیش از دوازده هزار انسان بی گناه را به جوخه اعدام می سپارد و آنها را شبانه با بولدوزر در گورهای جمعی گمنام مدفون می کند، حق دارد دیگران را متهم به «جداکردن بشریت از خدا» بکند؟ آیا حکومتی که اقلیت های مذهبی را به خاطر اعتقادات دینی شان گروه گروه اعدام کرده است حق دارد دیگران را به «نفی نظرات الهی بشر» متهم سازد؟ واقعا چه کسی «از ممنوعیت به دور افتاده» است؟

جالب اینجا است که آقای رفسنجانی مشکل مارکسیسم را در این می بیند که «دین را افیون دانست». در اینجا آقای رئیس جمهور به عمد و برای قلب واقفیت، «لاله» را می گوید ولی از گفتن «الاله» آن ظفره می رود. اگر آقای رفسنجانی به همان اندازه که ادعا می کند از مارکسیسم اطلاع داشته باشد، باید بداند که مارکسیسم آن دینی را «افیون» می داند که در خدمت طبقات حاکمه قرار گیرد و از آن به عنوان وسیله ای برای توجیه سلطه جویی و حکومت بر دیگران، و استثمار و سرکوب انسان ها سوء استفاده شود. با این تعریف، آیا رژیم «ولایت قتیبه» با دست خود دین را به «افیون» تبدیل نکرده است؟ آیا عملکرد رژیم جمهوری اسلامی، خود اثبات این مدعای مارکسیست ها نیست؟

آقای رفسنجانی پا را از این هم فراتر می گذارد و می گوید در اتحاد شوروی «آنها آزادی هر انتخابی را از مردم گرفتند. دولت در نظام مارکسیستی همه کاره مردم شد....» این صحبت آقای رئیس جمهور واقعا انسان را به یاد مثال «در دیزی باز است...» می اندازد.

آقای رئیس جمهور درحالی دیگران را به سلب آزادی ها و «همه کاره مردم» شدن متهم می کند که در کشور تحت رهبری وی حتی يك حزب سیاسی قانونی هم وجود ندارد و مردم ایران حتی در خانه هایشان، از ترس پاسداران و مأموران امنیتی و انواع اقسام گشت های خیابانی و بیابانی، جرأت برپایی يك میهمانی ساده یا

شنیدن موزیک را ندارند، و حتی رنگ لباس آنها را نیز دولت تعیین می کند! در اینجا باید به آقای رئیس جمهور گفت، اگر تعریف حکومت مارکسیستی این است که شما می گوید، باید قبول کنید که رژیم «ولایت قتیبه» از همان ابتدا «مارکسیست» بوده است! پس چرا دیگر مارکسیست ها را به جوخه اعدام می سپارید؟

اما فشار حقیقت آنچنان است که خود آقای رئیس جمهور نیز مجبور می شود، هرچند خجولانه، به بخش هایی از آن اقرار کند. او می گوید: «مارکسیسم... بر اساس شمارهایی که مورد نظر مردم بود آغاز شد.... علیرغم این بدی ها، بخاطر شمارهایی که داشته، بعضی ها [] به آن پیوستند. چون مردم از کلمه مساوات لذت [] می بردند و این مکتب شمار مساوات می داد. شمار جامعه بی طبقه می دادند....»

تصور نشود که قصد آقای رفسنجانی از گفتن این عبارات رعایت انصاف بوده است. بهیچوجه! هرکس که کوچکترین آشنایی با شیوه های تبلیغات مدرن در غرب داشته باشد، به خوبی می داند که برای قابل قبول کردن هر دروغی، باید قدری حقیقت نیز چاشنی آن کرد. آقای رفسنجانی نیز در اینجا از آخرین دستاوردهای تکنیک غرب بهره می گیرد. او برای اینکه تأثیرات مثبت همین اقاریر اجباری را نیز خشی کند، بلافاصله تأکید می کند که: «هرچند جمعی از پذیرفتگان این مکتب مردم خوبی بودند، ولی این ها از خدا خالی بودند.»

آقای رفسنجانی اتهام کهنه و بی اساس ضدیت مارکسیسم با خدا را بیهوده از زیاده دان تاریخ بیرون نکشیده است. او از این کار هدف مشخصی را دنبال می کند. توجه به این بخش از گفته های او، انگیزه اصلی این چشم بندی ها را یکباره و بطور عریان در مقابل چشم قرار می دهد: «آنها فطرت الهی مردم را شناختند، نظام اقتصادی آنها هم غلط بود و با فطرت انسان همآهنگ نبود. آنها مالکیت را سلب کردند.»

از این واضح تر دیگر چه می تواند باشد؟ هدف تمام این بندبازی ها با مقولات دین و خدا و ممنوعیت و نظرات الهی بشر، دفاع از سرمایه داری غرب و سلطه انحصارهای فراملیتی بوده است.

آقای رئیس جمهور، که خوب می داند عوامل سرمایه داری غرب چه نقش تعیین کننده ای در فروپاشی نظام سوسیالیستی در شوروی بازی کرده اند، با ارتقاء این درگیری به سطح کشمکش بین نیروهای «الهی» و «کفر»، و قراردادن سوسیالیسم در قلب کفر، هدف الوهیت بخشیدن به سرمایه داری بین المللی را دنبال می کند. این يك نمونه کامل تبدیل دین به «افیون» است.

او می خواهد ثابت کند که تنها سرمایه داری انحصاری یا «فطرت الهی» بشر در انطباق است. در واقع خدایی که آقای رفسنجانی اینچنین سنگ آن را به سینه می زند، جز خدای سرمایه نیست. از نظر او، گناه نابخشودنی آن «مردم خوبی» که به دنبال سوسیالیسم رفتند نیز همین بوده، یعنی از «خدا»ی سرمایه «خالی» بوده اند، یعنی ادامه درص ۷

به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران

مبارزه ادامه دارد

پی آمدهای مخرب سیاست اجتماعی - اقتصادی رژیم

(قسمت دوم)

این ارقام نشانگر وضع فاجعه آمیز فقر علمی در مین ما است. سران رژیم جمهوری اسلامی، با خودداری از سرمایه گذاری برای توسعه کمی و کیفی آموزش عالی، بزرگترین ضربه ها را به حال و آینده کشور وارد آورده اند. نمی توان با اظهارات دکتر مین درباره سرمایه ای و استراتژیک بودن آموزش عالی و تحقیقات مواظت نکرد. به گفته وی، بخش آموزش و پرورش، در مقایسه با بخش صنعت، کمتر مورد توجه بوده است.

اظهارات دکتر مین پیرامون فرار مغزها نیز جالب است، «تعارض میان هنجارهای اقتصادی و اجتماعی جامعه با آموزش و تحقیق دانشگاهی، ما را عملاً با دو نوع فرار مغزها مواجه کرده است، یکی فرار مغزها از کشور، و دیگری فرار مغزها از نظام دانشگاهی به بخش های غیردانشگاهی». تجمیت و تأثیر پذیری نظام دانشگاهی طی سال های اخیر از اجبارت و تکنهای کشور، موجب ایجاد مشکلات افزون تری، از جمله عدم رشد کمی دانشگاهی، ناپیوستگی عیان دانشگاه ها، و پاره پاره شدن آموزش عالی کشور شده است.

سخنان وزیر فرهنگ و آموزش عالی که ما به تفصیل نقل کردیم، افشاگر پی آمد مخرب سیاست رژیم استبداد مذهبی قرون وسطایی «ولایت فقیه» است. وزیر فرهنگ و آموزش عالی می گوید، راه حل برای گریز از انبوه مشکلات موجود، «مستلزم روی آوردن به ضوابطی است که هم ریشه در فرهنگ ما داشته، باشد و هم به تجربه روش های موقتی در حل مشکلات آموزش عالی کشورهای جهان بوده است». ایدئولوژی رژیم حاکم مخالف هردو طریق پیشنهادی برای برون رفت از فاجعه آموزش عالی است. زیرا، حکام مذهبی نه اعتقادی به فرهنگ ایرانی دارند و نه حاضر اند از تجربه آموزش عالی در جهان بهره گیرند. هرگونه اصلاحاتی در هر زمینه، شرایط ویژه سیاسی خود را می طلبد. اصلاحاتی که وزیر فرهنگ و آموزش عالی خواهان آن است، با وجود محدودیتش، در قالب رژیم ولایت فقیه نمی گنجد. بود و نبود رژیم در پیوند تنگتنگ با جلوگیری از رشد فرهنگ اصیل ایرانی است.

سوء تغذیه و کمبود بهداشت

وقتی از سیاست رژیم در سوق جامعه به منجلاب ورشکستگی اقتصادی - اجتماعی سخن می رود، نباید از نظر دور داشت که این سیاست، با تعمیم فقر و تنگدستی در پهنای ژرفا و خودداری از سرمایه گذاری در تأمین حداقل سلامتی و بهداشت اکثریت مردم، عملاً آینده ایران را با خطرات بزرگی روبرو می سازد.

سوء تغذیه و گرسنگی یکی از این خطرات به شمار می رود. این خطر به اندازه ای چشمگیر است که کارشناسان به ناچار درباره آن بحث می کنند. بهیچوجه تصادفی نبود که چندی پیش نخستین کنفرانس تغذیه ایران تشکیل شد. شرکت کنندگان در کنفرانس، در قطعنامه ویژه ای خواستار توجه هرچه بیشتر مسئولان به امر تغذیه و صنایع غذایی کشور، بهداشت، سهمیه بندی مواد غذایی، کاهش نرخ افزایش جمعیت، حمایت از مادران باردار و شیرده، افزایش تولیدات کشاورزی در حد خودکفایی، کاهش ضایعات غذایی و... شدند.

برخی از پژوهشگران ایرانی، در ارتباط با این کنفرانس، مولولیت جسمی و ذهنی ناشی از سوء تغذیه و اختلالات تغذیه ای در جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار دادند. آنها اثرات سوء تغذیه را در سه مرحله - دوران نوزادی، سنین قبل از مدرسه و سنین مدرسه - عمیقاً تحلیل کرده و به این نتیجه می رسند که اینگونه کودکان، اگر زنده بمانند، در تمام دوران رشد و بلوغ از سلامت کامل

طوری است که نیروی کار در یک سری مقاطع مین سنی فزونی دارد و امکان اشتغال آنان به کار غیرممکن است.

دوم اسفندماه ۱۳۶۹، معاون وزارت صنایع اظهار داشت که در ۲۰ سال آینده، برای اشتغال بیکاران نیاز به ایجاد ۶۰۰ هزار واحد صنعتی داریم. البته او این محاسبه را براساس فرض وجود ۳ میلیون بیکار انجام داده، که خیلی دور از واقعیت است.

کارکنان شاغل در بخش های دولتی و خصوصی فاقد آموزش، مهارت و... ضرور منطبق با سطح رشد انقلاب علمی - فنی معاصر هستند. بخش قابل ملاحظه ای از کارگران شاغل، فاقد سواد اند. آموزش و پرورش در سطحی نازل قرار دارد. آفت تحصیلی در دبستان ها و دبیرستان ها و دانشگاه ها کماکان ادامه دارد. در واقع نظام آموزشی کنونی جمهوری اسلامی، در انطباق با «نظام تولیدی» آن است، درحالی که آموزش و پرورش کلید اساسی دستیابی به تکنیک و تکنولوژی، و مالاً تأمین رشد سریع و موزون اقتصادی - اجتماعی بشمار می رود.

آفت تحصیلی

کشور ما نیاز مبرم و حیاتی به نیروی انسانی متفکر، دانشمندان و ایجادگران مواد نوین خام، تکنولوژیست های نوآور، مدیران کارخان و آشنا به دانش نوین اداره امور، مهندسان، طراحان، تکنیسین ها، کارگران ماهر، نهادهای علمی - پژوهشی، کارگاه های ویژه و غیره دارد.

در تیرماه سال جاری، هشتمین شماره خلاصه آمارهای پایه ای کشور، از سوی مرکز آمار ایران انتشار یافت. به موجب این گزارش، درسال تحصیلی ۶۸-۱۳۶۷، حدود ۱۴ میلیون دانش آموز در ۷۸ هزار آموزشگاه و ۴۲۰ هزار کلاس مشغول تحصیل بوده اند. روابط عمومی مرکز آمار ایران، از میلیون ها کودک در سن تحصیل، که قادر به رفتن به مدرسه نیستند، و یا از میلیون ها کودک دیگر که باز به علت فقر نمی توانند به تحصیل ادامه دهند، آماري به دست نمی دهد.

در گزارش همچنین از کمبود فضای آموزشی سخنی به میان نمی آید. ۲۴ آبان ۱۳۶۹، رئیس آموزش و پرورش منطقه ۱۷ تهران، در گفتگو با «اطلاعات» اظهار داشت: «در نتیجه مشکل کمبود فضای آموزشی، تمامی مدارس منطقه ۱۷ در هر سه مقطع تحصیلی، حداقل به صورت دوشیفته اداره می شوند و بعضاً با احتساب نوبت شبانه، به صورت سه شیفته عمل می کنند». وضع در دیگر شهرها، و به ویژه روستاها، از این هم بدتر است. اکثر روستاها فاقد فضای آموزشی هستند و شاگردان روی زمین می نشینند.

درسال تحصیلی ۶۸-۱۳۶۷، حدود ۲۵۰ هزار دانشجو در دانشگاهها و مؤسسات عالی کشور مشغول تحصیل بودند. باوجود فقر علمی، هر سال ده ها هزار جوان به علت کمی جا در دانشگاه ها، پشت در مؤسسات عالی می مانند. هشتم تیرماه سال ۱۳۷۰، روزنامه «کیهان» خبر اولین جلسه هماهنگی اعضای هیأت های انامی دانشگاه ها را منتشر کرد. آقای مصطفی مین، وزیر آموزش و عالی، از جمله درباره ضرورت «یک تحول فرهنگی گسترده در جهت نجات جامعه اسلامی از فقر و تنگنای علمی و تحقق استقلال همه جانبه کشور» سخن بیان آورد. به گفته وی «بزرگترین تنگنای توسعه اقتصادی در کشور ما... کمبود نیروهای متخصص، ماهر و کارآمد است. نسبت شاغلین دارای مدارک دانشگاهی به کل شاغلین در کشور ما، فقط حدود ۴ درصد و در بخش دولتی، نزدیک به ۹ درصد است».

مفهوم برای همگان بود، «شما برسید چه مشکلی ندارید. من تنها خواهم این است که از آقای هاشمی رفسنجانی سوال کنید که آیا می‌تواند با حقوق چهارهزار و ۸۰۰ تومان در ماه، با ۶ سرعائله و پرداخت ۳ هزار تومان اجاره خانه زندگی کند؟» او می‌پرسد: «این ظلم نیست؟»

آقای هاشمی رفسنجانی تاکنون پاسخی به این پرسش نداده است. شاید او حتی از این پرسش، که پرسش ده‌ها میلیون ایرانی و معرف آشکار فقر فراگیر است، خبری ندارد.

نکرتی به نرشیه خلاصه آمارهای پایه‌ای، نشان می‌دهد که در سال ۱۳۶۷، تعداد مؤسسات درمانی کشور ۹۰۶ مؤسسه بوده که جمعاً ۷۸۰۰۰ تخت بیمارستانی داشته‌اند. تازه از این تعداد، ۱۵۰ مؤسسه درمانی با ۲۶۰۰۰ تخت بیمارستانی فقط در استان تهران مستقر بوده‌اند.

طبق آمار منتشره از سوی «یونیسف»، با توجه به ۵۲ میلیون جمعیت ایران، در سال ۱۳۶۸ رقم پزشکان شاغل در جمهوری اسلامی ۲/۴ برای هر ۱۰ هزار نفر بوده است. برای مقایسه باید خاطر نشان ساخت که این شاخص در اتریش ۲۴/۹ برای هر ۱۰ هزار نفر است.

کشور ما از نظر تعداد پرسنل بهداشتی، پرستار و تخت بیمارستان به ازای جمعیت، و نیز از نظر ضریب مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال، در وضع اسفناکی قرار دارد. مثلاً، در ازای هر ۱۰ هزار نفر جمعیت جمهوری اسلامی، فقط ۴/۵ پرستار وجود دارد. این شاخص در اتریش ۴۵ پرستار برای هر ۱۰ هزار نفر است. در سال مورد بحث، برای هر ۶۷۲ نفر جمعیت ایران، یک تخت وجود داشته (در اتریش برای هر ۹۰ نفر یک تخت) است. نسبت مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال، برای ایران ۵۶ در هزار (در اتریش ۸ در هزار) نفر بوده است.

تشدید فقر و محرومیت

توزیع جمعیت و فعالیت‌ها، یکی دیگر از مضامین عظیم در کشور ما است. جمعیت کشور بین سال‌های ۶۵ تا ۶۹، بیش از ۱۰ میلیون نفر افزایش یافته و به ۵۸/۵ میلیون نفر رسیده است. بر اساس نتایج سرشماری سال ۱۳۶۵، نرخ مهاجرت داخل کشور ۲۱/۶ درصد افزایش داشته است. نرخ جابجایی جمعیت در کشور، در فاصله سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۶۵، از ۱۱ درصد به ۲۱/۶ درصد رسیده است. به گزارش مرکز آمار جمهوری اسلامی ایران، در فاصله ۱۰ ساله ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵، استان تهران با پذیرش ۷۴۱ هزار و ۹۴۰ نفر، ۳۹/۶ درصد مهاجرت در کشور را به خود اختصاص داده است. جالب است که از مجموع مهاجران وارد شده به استان تهران، تعداد ۲۰۶ هزار و ۹۰۰ نفر از استان آذربایجان شرقی بوده‌اند، که با ۲۷/۹ درصد، بیشترین تعداد مهاجر به تهران را داشته است. طبق یک برآورد، تهران با ۸ میلیون جمعیت، که سالانه ۲۴۰ هزار نفر بر آن افزوده می‌شود، به غولی تبدیل شده است.

پس از تهران، نرخ جابجایی جمعیت به ترتیب، در استان‌های اصفهان ۸/۷ درصد و فارس ۶/۳ درصد بوده است. از مجموع ۲۴ استان کشور، ۱۱ استان مهاجر پذیر بوده‌اند که عبارتند از: تهران، اصفهان، فارس، بوشهر، هرمزگان، خراسان، کهگیلویه و بویراحمد، کرمان، یزد، سمنان و مازندران.

فقر شدید و نبود امکانات در روستاها، به مهاجرت جمعی روستائیان به شهرها دامن می‌زند. رشد جمعیت شهری یکی دیگر از مشکلات بزرگ کنونی کشور است. علت عمده این جابجایی را باید در تقسیم ناموزون فعالیت‌های اقتصادی و رکود آن در اکثر شهرها پیکایوی کرد. هم‌اکنون ۶۳/۷ درصد ارزش افزوده کل کارگاه‌های بزرگ صنعتی و ۶۰/۲ درصد شاغلان آنها، به استان‌های تهران، اصفهان و زنجان اختصاص دارد. از این مجموعه نیز ۴۲/۶ درصد ارزش افزوده و حدود ۴۰ درصد شاغلان مربوط به استان تهران است. چنین تقسیم ناموزون و نامتناسب فعالیت‌های اقتصادی و تولید، به فقر در مناطق دیگر مانند خراسان، کرمان، آذربایجان، یزد، کردستان، هرمزگان، سیستان و بلوچستان و غیره، منجر شده است.

از دید بافت دموگرافیک، کشور ما دارای جمعیتی جوان است و از این نظر نیز به مضامین عده‌ای مانند تأمین امکانات آموزش و پرورش، خدمات بهداشتی و درمانی، مسکن و اشتغال روبرو خواهد بود که حل آنها بدون تحول بنیادین در جامعه و ساختار حکومتی غیرممکن است. برای درک ژرفای این مضل کافی است متذکر شد که ۴۵/۹ درصد جمعیت ایران زیر ۱۴ سال، ۵۱/۲ درصد بین ۱۵ تا ۶۴ سال است.

برای درک ابعاد محرومیت و فقر، شواهدی چند از مطبوعات مجاز و اظهارات خود سران رژیم نقل می‌کنیم. آقای هاشمی رفسنجانی، به هنگام بازدید از مازندران و گیلان در تیرماه ۷۰، پس از مشاهده وضع اسفناک ساکنان به خبرنگاران گفت: «علیرغم استمدادهای فراوانی که این مناطق دارد، با توجه به صعب‌العبور بودن از محروم‌ترین مناطق کشور است». از گفته رفسنجانی چنین بر می‌آید که اگر در این مناطق، زلزله ده‌ها هزار انسان را بی‌خانمان می‌کرد،

برخوردار نبوده و ظرفیت فکری و بدنی آنان از حد معمول کمتر خواهد بود. غذاهایی که اکثریت کودکان ایرانی در منزل مصرف می‌کنند، به علت فقر خانوادگی، نیاز آنان را رفع نمی‌کند. طبق استاندارد جهانی، انرژی لازم برای هر کیلوگرم وزن بدن در سنین ۷-۹ سالگی، حداقل ۲۲۰۰ کالری، و در ۱۲-۱۰ سالگی، ۲۶۰۰-۲۵۰۰ کالری برآورد شده است. اکثریت مطلق کودکان ایرانی از دریافت مواد غذایی تأمین‌کننده این استانداردها بی‌بهره‌اند. کودک گرسنه علاقه‌ای به تحصیل نمی‌تواند داشته باشد.

یکی از تحلیل‌گران، در مقاله‌ای («اطلاعات» ۲۵ اسفند ۶۹) می‌نویسد: «نگارنده به دفعات مشاهده نموده که یکی از علل عدم توجه دانش‌آموز به سخنان معلم در کلاس، و در نتیجه اخراج آنها از کلاس، احساس ضعف و گرسنگی به خاطر عدم صرف صبحانه و یا کافی نبودن صبحانه یا کینی و مقوی نبودن صبحانه است.»

امام جمعه بیرجند می‌گوید، در روستاهای بیرجند مردم حتی از تأمین نان خود در زمستان محروم هستند، و از شلغم خشک شده استفاده می‌کنند. دانش‌آموزان بیرجند، به دلیل سوء تغذیه، مبتلا به نارسایی‌های جسمانی و ضعف بدنی هستند. در بلوچستان و سیستان، در جنوب کشور، در کرمان و حوالی آن، وضع از بیرجند بهتر نیست.

نویسنده پیش‌گفته مقاله «اطلاعات»، یادآور می‌شود که سوء تغذیه فقط شامل «مناطق که ما آنها را محروم نامیده‌ایم» نیست و «در سایر شهرها و حتی در همین تهران هم بویژه در مناطق پایین و حاشیه‌ای شهر فراوان» است.

رئیس دانشگاه تهران می‌نویسد: هر فرد ایرانی در سال به طور متوسط باید ۱۵ کیلوگرم گوشت قرمز، ۸/۵ کیلوگرم گوشت سفید، ۶/۵ کیلوگرم تخم مرغ، و ۱۰۳ کیلو شیر مصرف کند. اما به نظر وی، مجموع مواد پروتئینی که هر فرد ایرانی در روز مصرف می‌کند بسیار کمتر از میزان پروتئین مورد نیاز بدن است، و این امر لطمه جبران‌ناپذیری به سلامت افراد جامعه وارد می‌کند.

«اطلاعات علمی»، در شماره ۴ سال ۱۳۷۰ خود، مقاله‌ای تحت عنوان «رابطه فقر و کم‌هوشی» منتشر ساخت که به خوبی بلای دامنگیر جامعه ما را هم روشن می‌کند. در مقاله می‌خوانیم: «در کلاس‌ها فقط اطفال طبقات بالای اجتماعی - اقتصادی هستند که پاداش نمرات خوب را دریافت می‌کنند. وقتی کودک فقیر درس را به طور صحیح برای معلم توضیح ندهد، ناچار باید با لباس کهنه کنار تخته سیاه بایستد و ناظر خنده و مسخره دوستان باشد.

«آیا همین عمل باعث نمی‌شود که شخصیت فقیر درم شکسته شود یا از همه لذت و پاداش‌ها محروم شود... اغلب مطمئن خوب را برای مدارس بالای شهر انتخاب می‌کنند و مملنان آموزش ندیده به مدارس مناطق محروم فرستاده می‌شوند.»

فقر و بچه‌های آنها، ورشکسته جسم و روح‌اند. فقرا زیر فشار روزمره قرار دارند. آنها نه تنها باید در محله و جامعه فقر زده و در خانه فقر زده و خالی از غذا و غیره، برای بقای خود بجنگند، بلکه باید بی‌تفاوتی و بی‌حسی جامعه ما را هم تحمل کنند. محلات فقیرنشین با پتک سنگین زندگی مدام بر فرق ساکنانشان می‌کوبند. شرایط خردکننده زندگی فقرا را آزار می‌دهند و شخصیت آنها را درهم می‌شکنند.

کودکی که در خانواده فقیر رشد می‌کند، وقتی به مدرسه راه می‌یابد فقط ارزشهای قهرنیشی را دربر داشته است، و روحش برای استفاده از فرصت‌ها و امکاناتی که شاید در طول زندگی به ندرت به او رو کنند، استعداد و تناسب لازم را ندارد. وقتی اکثریت قابل ملاحظه‌ای از کودکان کشور دارای چنین آینده‌ای باشند، آیا می‌توان به آینده جامعه و کشور امید بست؟ به همین سبب ما هم با نویسنده مقالات «اطلاعات علمی» موافقیم که فقیر مرکز بدون یک انقلاب اساسی نمی‌تواند بر تبعیض‌های اجتماعی فایز آید.

فقر و سوء تغذیه هم، مثل فقر و عدم استفاده از بهداشت، همیشه همدریف هستند. کارشناسان می‌گویند که سوء تغذیه و سوء بهداشت به کم‌هوشی کودکان منجر می‌شوند. در هشتمین شماره خلاصه آمارهای پایه‌ای مرکز آمار ایران، گفته می‌شود که در سال ۱۳۶۶، متوسط درآمد خالص سالانه یک خانوار شهری ۱۱۰ هزار تومان بوده که در سال ۱۳۶۷ به ۱۳۰ هزار تومان رسیده است. درحالی که هزینه همان خانوار در سال‌های مذکور، به ترتیب ۱۵۰ هزار تومان و ۱۸۰ هزار تومان بوده است.

این ارقام مربوط به میانگین کل درآمد خالص یک خانوار است. میلیون‌ها ایرانی فاقد چنین درآمدی هستند. حتی اگر این ارقام را هم معیار قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که اکثریت مطلق مردم در جمهوری اسلامی در خط فقر یا زیر آن زندگی می‌کنند.

یکی از کارگران، تصویری بسیار روشن، ساده و قابل لمس از فقر دامنگیر جامعه به دست می‌دهد که به نظر ما گویاتر از هر آمار رسمی است. ۲۶ آبان ماه ۱۳۶۹، خبرنگار روزنامه «کار و کارگر» از کارگری پرسید: چه انتظاری از دولت آقای رفسنجانی دارید، و چه مشکلی دارید؟ پاسخ کارگر بسیار صریح و

درصد چاه های عمیق بیشتری سهم، و شهر بابک با یک درصد کمترین سهم را دارند. آبادی های استان کرمان جمعاً دارای ۹۲۷۲ دستگاه تراکتور و ۲۰۴ دستگاه کمپاین هستند. از کل آبادی های این استان، ۶۱ درصد دارای سکنه، و بقیه خالی از سکنه است.

۱۵ تیرماه ۱۳۷۰، روزنامه «جمهوری اسلامی» متن دو نامه جالب را منتشر کرد. یکی از نامه ها گفته می شود: «کاراله»، از توابع گنبد کاووس، نیز مثل اکثر شهرهای دیگر محله های اعیان نشین و فقیرنشین دارد. قطع برق و خاموشی همیشه متعلق به محرومان و مستضعفان است و روشنایی و برقداری از آن اعیان و اشرار!

«در لوله های آب مناطق فقیرنشین، از ساعت ۵-۴ صبح تا ۱۰ شب آب نیست، حال آنکه در محله های مرفه تر، یک لحظه آب قطع نمی شود. آیا معنای حمایت از محرومان و مستضعفان همین است؟»

در نامه دوم می خوانیم: «شهرستان "سریند" اراک حدود ۲۰۰ روستا را شامل می شود. این شهرستان از نظر محرومیت در برابر اراک، مثل زابل است نسبت به تهران، و یا مثل قائن است نسبت به مشهد، به طوری که فاقد کمترین امکانات است. سی روستای این شهر که اکثر آنها پرجمعیت هستند، مجموعاً یک دکتر مندی دارد که زبان ما را نمی فهمد.... در خانه بهداشت، هیچ دارویی یافت نمی شود به جز چند قرص معروف به گچی. بسیاری از روستاها همین خانه بهداشت را هم ندارند.»

بیمارستان پارس آباد مغان، که به آن بیمارستان «امام» می گویند، فاقد امکانات اولیه از جمله سرم، چسب زخم، سوند مدده، دستگاه نوار قلب، دستگاه شوک، داروهای قلبی و... است. آنجا، که اصلاً بیمارستان و کلینیک وجود ندارد، مردم محکوم به مرگ تدریجی هستند.

۲۲ خرداد سال جاری، روزنامه «ایران» گزارشی تحت عنوان «اگر می خواهید محرومیت را به بینید، با ما به "ماخونیک" بیایید» منتشر ساخت. در گزارش، از منطقه محروم «ماخونیک» واقع در ۱۵۰ کیلومتری بیرجند و در نوار مرزی سخن می رود. به نوشته گزارشگر، شرایط زندگی مردم این روستا شباهت نزدیکی به زندگی «انسانهای اولیه دارد». شکل ظاهری «واحدهای مسکونی این روستا از یک حالت هندسی خاصی برخوردار نیست و به طور کامل از یک بنای کاملاً ابتدایی و گود ساخته شده است.»

طبق برآوردی، درآمد متوسط روزانه بسیاری از اهالی این روستا، از ۱۰۰ ریال بیشتر نیست و زمین زراعتی هر خانواده از چند متر مربع تجاوز نمی کند. سوء تغذیه بر کودکان این روستا تأثیر منفی بسزایی گذارده است. در این روستا مدرسه وجود ندارد و بچه ها به مدرسه نمی روند. اما در روستا آخوند هست و به بچه ها خواندن قرآن «می آموزد». در این منطقه، ۱۱ روستا دارای شرایط مشابهی هستند.

بخش ۱۰ هزار نفره لاهورد، از توابع مشکین، از دسترسی به جاده اسفالت محروم است. در این بخش دبیرستان دخترانه و پسرانه هم وجود ندارد.

اواخر خردادماه ۱۳۷۰، آقای هاشمی رفسنجانی در دیدار با نمایندگان ایلات و طوایف عشایری سراسر مناطق، با اظهار تأسف از عدم برخورداری کافی عشایر کشور از مواهب اجتماعی و دیگر امکانات موجود در شهرها، اظهار امیدواری کرد زمانی فرا رسد که تفاوتی میان نقاط محروم کشور از جمله مناطق عشایری با شهرها از نظر امکانات و دیگر تسهیلات وجود نداشته باشد. آن زمان کی فرا خواهد رسید؟

آقای خسرو احتشامی هونه کانی، در یک نقد ادبی منتشر شده در ماهنامه «کوک»، شماره ۱۵-۱۴ سال ۱۳۷۰، درباره فقر و گرسنگی قشقایی ها می نویسد: «فقر و گرسنگی در ادوار تاریخی همیشه قشقایی ها را تهدید کرده و هنوز هم از مطرح ترین موضوعات تغزل ایلاتی به شمار می رود. اقتصاد قشقایی یک اقتصاد ابری است، که ایلات جنوب مدام چشم به آسمان دارند و این آسمان است که می تواند بسیاری از مشکلات اقتصادی قشقایی ها را حل کند و ابر در این میان سهمی بسزا دارد، ابری که اگر در خطرات حساس نبارد، تهیدستان را تهیدست تر... می کند زیرا هنوز دامداری مهمترین رگه اقتصادی ایل است... ترس از گرسنگی و فقر هیچگاه قشقایی ها را رها نکرده، یک قشقایی همواره با بود و نبود نان در سراسر عمر درگیر است.»

آقای رئیس جمهور چگونه می خواهد این معضل عظیم همه ایلات و عشایر را حل و فصل کند؟ شاید از طریق ارائه شده از جانب ولایتی وزیر خارجه اش در اجلاس کمیسیون امور اقتصادی سازمان کنفرانس اسلامی؟ وی گفت: «ما منتدیم که تمامی معضلات مبتلابه جامعه بزرگ اسلامی با اعتصاب به حبل الله... و عمل کردن به دستورات حیات بخش اسلام قابل حل و رفع می باشد.»

فقر و محرومیت سراسر کشور را فراگرفته است. اگر سری به حاشیه جغرافیایی تهران بزرگ، و به زاغه هایی که میلیون ها انسان در سخت ترین شرایط زندگی می کنند بزنید، خواهید دید بهرکجا که روید آسمان همین رنگ است.

«مسئولین کشور به وضع محرومان مناطق محروم» نمی رسیدند. رئیس جمهور رژیم، که در حیرت بود، به خبرنگاران گفت: «وضع طبیعی شمال را که می بینم نباید این قدر محرومیت در منطقه داشته باشند.»

در این سفر، فرماندار رودسر در مورد منطقه محروم اشکورات گفت: «۲۲۰ هزار نفر جمعیت در ۵۴۴ روستای اشکورات در محروم ترین نقاط کشور زندگی می کنند». فرماندار رودسر در رابطه با مشکلات منطقه اظهار داشت: «۹۵ درصد از منطقه فاقد جاده و ۱۰۰ درصد فاقد برق» و تعداد زیادی فاقد آب آشامیدنی هستند. در جریان زلزله، بیش از ۱۸۰۰ واحد مسکونی، ۱۷۰ واحد آموزشی و ۶۵ خانه بهداشت تخریب شده است. («کیهان»، اول تیر ۷۰)

۲۰ خرداد سال جاری، دبیرکل جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی در گفتگو با خبرنگاران تأیید کرد که در زلزله گیلان و زنجان، حدود ۶۰ هزار مجروح وجود داشته است. از بین ۱۲۰ هزار خانوار آسیب دیده، فقط حدود ۹۰ هزار خانوار، که نزدیک به ۴۴۵ هزار نفر را تشکیل می دهند، کم و بیش «کمکی» دریافت داشته اند. آقای دبیرکل تعداد کشته شدگان را در اختیار خبرنگاران قرار نداد. وی گفت که ۶۴ نفر از فرزندان «بسی سرپرست و ایتمام را تحت پوشش» قرار داده است. هنوز هم که بیش از یک سال از وقوع این سانحه طبیعی وحشتناک می گذرد، صدها هزار انسان آواره و سرگردان هستند. زلزله زدگان بارها از سران رژیم خواسته اند تا حداقل، کمک های خارجی را در اختیار آنان بگذارند.

وضع سیل زدگان در بلوچستان و سیستان و دیگر نقاط نیز بهتر از زلزله زدگان نیست. طبق آمار رسمی، هنوز هم یک میلیون مهاجر جنگ در سراسر کشور پراکنده اند و با مصائب و گرفتاری های فراوان، در اردوگاهها بسر می برند. و اینها تنها محرومان جامعه هستند.

۲۵ تیرماه ۱۳۷۰، هاشمی رفسنجانی در دیدار گروهی از مسئولان سازمان تأمین اجتماعی و بهزیستی، شاید برای هزارمین بار طی ۱۰ سال اخیر، بر ضرورت «ریشه کن کردن فقر و تأمین عدالت اجتماعی برای آحاد ملت» تأکید کرد و افزود: «خواست نظام و اسلام این است که ما در جامعه، انسان محروم و ناتوان کم داشته باشیم و متأسفانه... درحال حاضر انسان هایی را داریم که به نوعی حمایت های مادی، معنوی، پزشکی نیاز دارند». او می گوید باید «حتی الامکان از موجود آمدن انسان های امدادطلب جلوگیری کرد». اما چگونه؟ تعداد محرومان در جامعه به ده ها میلیون بالغ است. آقای رئیس جمهور چه برنامه ای برای جلوگیری از گسترش فقر و مسکنت ارائه می دهد؟

در روزنامه «جمهوری اسلامی» ۶ تیر ۷۰ می خوانیم: «اسلام آباد غرب پس از شهر باختران دومین شهر استان از نظر جمعیت و وسعت است... مردم محروم و مستضعف این شهرستان پس از تحمل مشکلات زمان جنگ باز هم با مشکلاتی ... دست به گریبانند». روزنامه مشکلات را بر می شمارد: محله های شهر خاکی است و در فصل بارندگی باعث مسدود شدن فاضل آنها و وجود گل و لای در خیابان های مرکز شهر می شود، و در تابستان هم گردوخاک اکثر فاضل آنها را مسدود می کند. تنها سیمای شهر، از سوی بنیاد مستضعفان به «فروشگاه خاورویار بنیاد» تبدیل شده است. اسلام آباد غرب فاقد امکانات تفریحی و فرهنگی است، بیکاری میان جوانان رواج دارد.

روزنامه «رسالت» (۱۹ تیر ۷۰)، مشکلات گوشه دیگر استان باختران، و از جمله شهرهای کرند غرب، سرپل ذهاب، قصر شیرین و گیلانغرب را آشکار می کند. واحدهای تولیدی این استان در طول جنگ دچار خسارات زیادی شده اند. در گیلانغرب، بیش از ۱۲۰۰ واحد از ۱۴۰۰ واحد مسکونی، ۵۰۰ واحد تجاری، ۶۴ واحد اداری و آموزشی، یک بیمارستان، یک کتابخانه و چند واحد خدماتی دیگر و تأسیسات آب و برق، آسیب کلی دیده اند. خسارات زیادی به روستاها وارد آمده است. ۳۰۰ واحد صنعتی بزرگ و کوچک در استان باختران از ۲۰ تا ۱۰۰ درصد آسیب دیده اند. مردم از هستی ساقط شده این منطقه، هنوز نمی دانند که نوسازی استان کی شروع خواهد شد.

آیا سردمداران رژیم نمی دانند که روستای «کوشک باقری»، از توابع کازرون، از جمله روستاهای فراموش شده است که اهالی آن در خانه های گلی یا غارهای کوهستانی زندگی می کنند و آب آشامیدنی مردم از گودال هایی بدست می آید که از آب باران پر شده اند؟

چندی پیش، «فرهنگ آبادی های کشور - سرشماری عمومی کشاورزی ۱۳۶۷» فارس و کرمان، از سوی «مرکز آمار» منتشر شد. از ۷۴۰۱ آبادی استان فارس، ۱۱۹۶ آبادی دارای ۴۸۰۷ حلقه چاه عمیق جهت استفاده در فعالیت های کشاورزی هستند، و شهرستان شیراز با ۱۷ درصد، و شهرستان «سیدان» با ۲/۰ درصد، کمترین تعداد چاه عمیق را دارند. در ۱۰۸ دهستان و ۷۴۰۱ آبادی استان فارس، فقط ۱۱۹۸۸ دستگاه تراکتور و ۷۸۲ کمپاین وجود دارد، که اکثر آن ها نیز به علت نبود قطعات یدکی مورد استفاده قرار نمی گیرند.

در ۱۲۰ دهستان و ۱۱۲۳۶ آبادی کرمان، ۲۵۷۲ آبادی دارای ۴۷۸۲ حلقه چاه عمیق برای فعالیت های کشاورزی وجود دارد. شهرستان رفسنجان با ۲۲

وضع اسفبار کارگران

نوسازی ایران، که سران رژیم شب و روز درباره اش سخن می گویند، بدون کارگر امکان پذیر نیست. کارگران ایران نیز مانند دیگر زحمتکشان شهر و روستا، در منجلاب محرومیت غوطه ور اند. کارگزاران که از اهمیت رضایت و یا عدم رضایت کارگران در اجرای برنامه های دست و پا شکسته خود باخبرند، در این اواخر با تصویب قانون کار جدید خواستند تا وختامت اوضاع اجتماعی را اندکی تخفیف دهند. اما، قانون کار جدید هم، به علت نواقص بیشمار توانست کوچکترین تغییری در وضع کارگران بوجود آورد.

چندی پیش محمد سلامتی در مجلس شورای اسلامی از جمله گفت: «جمهوری اسلامی می تواند در ارتباط با حمایت از کارگران جهان الکویی ارائه کند.» کارگران این را فراموش نکرده اند که خمینی، درحالی که می گفت «حیات ملت مرهون کار و کارگر است»، از هرگونه تشکل کارگران برای مبارزه در راه احقاق حقوق خویش با توسل به زور ممانعت به عمل می آورد. به دستور خمینی، عده ای از کارگران بی رحمانه در زندان ها حلق آویز شدند و یا زیر شکنجه های حیوانی به قتل رسیدند.

قانون کار جدید، در موارد عدیده به مورد اجرا گذاشته نمی شود. بازتاب این وضع را در صفحات مطبوعات نیز می توان دید. کارگران نفت اهواز می نویسند که از مزایای بدی آب و هوا، دریافت حق محرومیت از تسهیلات زندگی، مزایای شغلی، و حق کارهای سخت و زحمان آور مورد نظر قانون کار، بهره مند نیستند. کارگران شرکت «نیکونش» رشت، در نامه ای خطاب به نماینده «ولی قتیبه» در استان گیلان، می نویسند: «... مدیریت شرکت نیکونش رشت به کارگر به عنوان یک ابزار صنعتی نگریسته و انکار تصور ایشان بر این اصل استوار است که کارگر دارای احساس، عاطفه و انسانیت و حقوق مشروعی نبوده و نیست.» مدیریت شرکت، «اجازه تنفس آزاد را از کارگر سلب» کرده و به دلیل ارتباط و نزدیکی مقامات بالا، به یک تازی های خود ادامه می دهد. فریاد کارگران از دست نماینده «دکتر تبلیغات اسلامی» که «با تسبیح و سجاده و ظاهری آراسته و همگون با ارزش های اسلامی وارد صحنه گردیده» بلند است.

کارگران کفش ملی به روزنامه «کیهان» می نویسند که در روز حدود یکساعت و نیم اضافه کاری می کنند، و قرار بوده طبق قانون کار اضافات این گونه کارگران پرداخت شود. اما، کارفرما از اجرای قانون سر باز می زند. یک کارگر کارخانه آرد اتحاد (واقع در خیابان قزوین، سه راه آذری) به روزنامه «کار و کارگر» می نویسد، مدیر کارخانه «بدون توجه به مفاد و موازین مسائل کارگری در قانون کار، نه تنها از پرداخت اضافه کاری و اضافه حقوق» سرپیچی می کند، بلکه می گوید «اصل حقوق را به شما ماهیانه ۶ هزار تومان به جای ۱۲ هزار تومان می دهم و هیچ حرفی هم با شما ندارم. لذا من و دیگر برادران حاضر، اعتراض شدید خود را اعلام نمودم که در اثر این اعتراض کارفرمای آرد اتحاد بدون توجه با حقیر درگیر و پس از ضرب و شتم اینجانب، مرا به مأمور آگاهی شعبه ۱۰ کلانتری به نام یحییای معرفی کرد. او بدون توجه به امر مسائل کارگری و حقوقی که مربوط به نامبرده نمی شود و بدون مجوز قانونی اقدام به ضرب و شتم شدید من در حضور کارکنان دفتر مدیرعامل نمود بعدی که پرده گوشم پاره» شد. این نامه که در شماره ۱۹ تیر ۱۳۷۰ روزنامه «کار و کارگر» منتشر شده، مشتی است از خروار درباره وضع اسفناک کارگران در جمهوری اسلامی.

در تبصره یک ماده ۶۲ قانون کار گفته می شود که استفاده از تعطیلی روز جمعه و یا یک روز مین در هفته، برای همه کارگران اجباری است. ده ها هزار کارگر نانوا که در حرارت ۵۰ درجه محیط کار و آتش ۲۵۰ درجه کار می کنند، از این حق قانونی خود استفاده نمی کنند.

نهم اردیبهشت ماه ۱۳۷۰، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، به مناسبت روز کارگر، موارد عدیده ای از عدم اجرای قانون کار را یادآور شدند. در این جلسه، از عدم امنیت شغلی برای کارگران، از مشکلات مسکن، از اخراج بی رویه کارگران، از فشار تورمی سیاست اقتصادی دولت روی کارگران و غیره، سخن به میان آمد. یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، «بی عنایتی» و یا دقیق تر گفته باشیم، بی احتیایی حکام جمهوری اسلامی را حتی نسبت به انجمن های اسلامی فرمایشی کارگری، یادآور شد. به گفته وی، بعضی از این انجمن های اسلامی کارگری، از یکسال پیش وقت خواسته اند تا رئیس جمهور را برای ۱۵ دقیقه ملاقات کنند، ولی موفق نشده اند.

با وجود سازمان عریض و طویل «سازمان تأمین اجتماعی»، که صدها میلیارد ریال حق بیمه را در اختیار دارد، وضع بیمه کارگران و خانواده های آنها فاجعه بار است. ۲۴ تیرماه سال جاری، «کنگره کانون شوراهای اسلامی منطقه کرج» برگزار شد. دکتر طریقت، از اعضای هیات مدیره سازمان تأمین اجتماعی، طی سخنرانی در کنگره گفت: «شهرستان کرج درحالی که بمد از تهران بزرگ، از نظر جمعیت مقام دوم را دارد، یکی از محروم ترین شهرستان ها می باشد.» وی اعتراف کرد که بیمه شدگان این شهرستان با مشکلات زیادی روبرو هستند.

وضع بیمه در همه شهرها و شهرستان ها وخیم است. مسئول واحد شهرستان های خانه کارگر تشکیلات مرکز، به هنگام بررسی مشکلات کارگران استان های ایلام، همدان و باختران، «مشکلات و نارسایی های قشر محروم کارگر در منطقه غرب» را مورد بحث و بررسی قرار داد. او، از جمله ضمن طرح «مسئله لاینحل مسکن و درمان» گفت: «سازمان تأمین اجتماعی با حق بیمه کارگران میلیاردها تومان سرمایه اندوخته است، چرا باید به درد کارگران رسیدگی نکند؟»

سازمان تأمین اجتماعی، در سراسر مازندران قسط یک بیمارستان دارد. این سازمان، که کارگران زیر پوشش آن قرار دارند، به تمهدهای خود در زمینه وام کارگری، خانه سازی، تأمین درمان کارگر و خانواده، و... عمل نمی کند. دبیر اجرایی خانه کارگر تربت حیدریه، در نامه ای به «کار و کارگر» (۲۶ تیر ۱۳۷۰) می نویسد: «در همه شهرستانها از وضع درمان سازمان تأمین اجتماعی گله مند هستند که متأسفانه این موضوع در شهرستان تربت حیدریه هم وجود دارد.»

پنجاه نفر از کارگران «شرکت سهامی پارس» در نامه ای به رفسنجان، پس از اشاره به اظهارات مکرر وی در «دفاع از حقوق قشر مستضعف»، مشکلات عظیم کارگران - بیمه و درمان بازنشستگی و مسکن - را که «قسمت اعظم مشکل آن بدست سازمان تأمین اجتماعی قابل حل می باشد»، مطرح کرده و ادامه می دهند که «با توجه به نقدینگی سازمان تأمین اجتماعی اگر بازرسی به عمل آید مشخص خواهد شد که تا چه میزانی از این سرمایه که متعلق به کارگران می باشد، به صاحبان اصلی آنان سرویس دهی می شود و در مورد درمان کدام کارگر توانسته است از امکانات سازمان تأمین اجتماعی استفاده لازم را برده باشد. به گونه ای حرکت شده که اکثر کارگران به مرز بازنشستگی نمی رسند.»

کارگران می نویسند، در مورد مسکن، سازمان سرمایه گذاری کرده و با بررسی و تحقیق مشخص خواهد شد که چند درصد از کارگران توانسته اند از آن استفاده کنند. آنها به درستی می پرسند: «درحالی که صاحبان اصلی سرمایه خود شیازمند به کمک در موارد ذکر شده فوق هستند، از سرمایه سازمان تأمین اجتماعی در امور دیگر استفاده گردد؟»

فشار تورم و گرانی کمر بازنشستگان را خم کرده، ولی سازمان تأمین اجتماعی، این گروه محروم را هم به دست فراموشی سپرده است. کارگران بازنشسته خواهان پایان دادن به تبعیض بین آنها و بازنشستگان لشکری و کشوری هستند. مثلاً، مزایایی مانند تعاونی مصرف، حق همسر ماهانه ۵۰۰ تومان، حق عائله مندی ۲۰۰ تومان برای هر فرزند، که به بازنشستگان لشکری و کارمندان دولت پرداخت می شود، چرا به کارگران بازنشسته تعلق نمی گیرد؟ در ماده ۱۱۱ تأمین اجتماعی قید شده که مجموع مستمری های بازنشستگان نباید از حداقل دستمزد کارگر ساده کمتر باشد. با توجه به اینکه شورای عالی کار، دستمزد کارگر ساده را ۵۰۰۰ تومان و کارگر متأهل را ۶۵۰۰ تومان تعیین کرده است، چرا این موضوع در مورد کارگران بازنشسته بوجه اجرا گذارده نمی شود؟

نمونه های عرضه شده، قسط گوشه ای از مضللات عظیم و وضع اسفناک کارگران را ترسیم می کنند. واضح است که قبل از هر اقدامی، باید در شرایط کار و زندگی کارگران تحول همه جانبه به عمل آورد. رژیم حاکم قادر به ایجاد این تحول نبوده و نیست.

زمانی که سران رژیم مسئله نوسازی کشور را مطرح می کنند، و برای رسیدن به این هدف نیاز مبرم به کارگر ماهر وجود دارد، کارشناسان سازمان برنامه و بودجه پیشنهاد صدور کارگر ماهر برای دریافت ارز را پیش می کنند. آقای خبازیان، کارشناس سازمان برنامه و بودجه، در بحث میزگرد روزنامه «رسالت» (۲۹ خرداد ۷۰)، راه حل مشکل ساختار جمعیت تهران را صدور کارگر می داند و می گوید: «شاید بتوانیم از جمعیت انبوه حاضر، استفاده مطلوب بکنیم. برای مثال کشورهایی هستند که به نیروی کار نیاز فراوان دارند و ما شاید بتوانیم این نیروها را تجهیز کنیم تا هم ارز وارد کشور کنیم و...»

وزیر جهاد سازندگی نیز از مبلغان این نظر است. او، حتی ارز وارده به کشور را هم محاسبه کرد و گفت: «اگر ۱۰۰ هزار جوان ایرانی در ژاپن هر یک حدود ۱۰ هزار دلار کسب کنند، این می شود یک میلیارد دلار درآمد ارزی این کشور.»

اینکه سرنوشت شوم جوانانی که در جستجوی کار، هست و نیست خود را فروخته و عازم خارج شده اند تا اندازه ای روشن است. پلیس ژاپن صدها نفر از آنها را به زور به کشورشان بازگردانده، ده ها نفر خودکشی کرده اند و عده زیادی در توکیو آواره و سرگردان اند.

بر اثر عدم درک صحیح و جدی گرفته نشدن مسایل آموزشی، فرهنگی، پرورشی و تفریحی از جانب دستگاه های اجرایی جمهوری اسلامی، اثرات مخرب فساد هرچه بیشتر روی جوانان و نوجوانان مشاهده می شود، و تأثیر منفی بر سیاست، هم در کوتاه مدت و هم در دراز مدت، خسارات جبران ناپذیری بر جامعه وارد خواهد ساخت.

ادامه دارد

«نامه مردم» در جشن سالانه «اومانیته»

در جشن سالانه «اومانیته»، ارگان حزب کمونیست فرانسه، که در روزهای ۱۴، ۱۵ و ۱۶ سپتامبر در حومه پاریس برگزار شد، نمایندگان مطبوعات انقلابی جهان، از آسیا، آمریکای لاتین، اروپا (از آتلانتیک تا اورال)، آفریقا و خاورمیانه شرکت داشتند. ۷۰ ارگان مطبوعاتی از ۶۰ کشور جهان، از جمله «نامه مردم»، ارگان مرکزی حزب توده ایران، در این جشن حضور داشتند.

غرفه «نامه مردم» به افشاء جنایات رژیم ولایت فقیه و اختناق حاکم بر کشور، دفاع از دموکراسی، و خواست آزادی زندانیان سیاسی و مراعات حقوق بشر در ایران، اختصاص داشت. در غرفه «نامه مردم»، مطبوعات حزبی، اسناد، مقالات و اعلامیه های حزب توده ایران، از جمله اعلامیه اعضای حزب در فرانسه، اعلامیه کمیته مرکزی حزب درباره قتل بختیار، اعلامیه جوانان توده، و همچنین مقالاتی درباره

مبارزه جناح های مختلف حاکمیت، به طور وسیع توزیع گردید. در غرفه همچنین صنایع دستی ایران به معرض نمایش و فروش گذاشته شد. هیأت نمایندگی «نامه مردم»، در طول جشن با عده زیادی از هیأت های نمایندگی کشورهای دیگر، به ویژه هیأت های نمایندگی کشورهای عربی، ملاقات و تبادل نظرهایی به عمل آورد. بازدید کنندگان از غرفه «نامه مردم»، سوالات زیادی درباره وضع ایران و جنایات رژیم مطرح می کردند که توضیحات لازم از سوی رفقای ما در اختیار آنان قرار داده می شد. رفقای فرانسوی، در پایان جشن گزارش جالبی ارائه کردند. در این گزارش گفته شد که در طول سه روز جشن، بیش از ۶۴۰ هزار بلیط ورودی فروخته شد. آنها همچنین اعلام کردند که تا پایان جشن، ۹۷۵۷ نفر تقاضای عضویت در حزب کمونیست فرانسه، و ۱۹۴۲۲ نفر تقاضای آبویان روزنامه «اومانیته» را کردند.

محکومیت هشت سیاستمدار اپوزیسیون

روز ۲۲ سپتامبر اعلام شد که ۸ تن از ۱۵ سیاستمدار اپوزیسیون، که سال پیش به اتهام «عملیات در ستون پنجم» در خلال جنگ ایران و عراق، دستگیر شده بودند، هر یک به سه سال زندان محکوم شده اند. عبدالله بازرگان، پسر مهدی بازرگان، نیز در بین محکوم شدگان قرار دارد.

دادستان دادگاه انقلاب اسلامی گفت که از بین ۱۵ نفر دستگیر شده، تنها جرم این ۸ نفر در دادگاه به اثبات رسیده است. پس از یکسال که از دستگیری این افراد می گذرد، این اولین باری است که مقامات قضایی رژیم درباره سرنوشت آنان علناً صحبت می کنند. با این وجود، دادستان دادگاه انقلاب اسلامی از دادن

هرگونه اطلاعات راجع به زمان و چگونگی تشکیل دادگاه، و سرنوشت بقیه متهمین خودداری کرد. سازمان عفو بین المللی، بلافاصله پس از دستگیری این افراد، در مورد امکان اینکه آنها را به اعتراف تلویزیونی مبنی بر اقدام علیه کشور وادارند، اظهار نگرانی کرده بود.

این ۱۵ نفر جزو ۹۰ نفر کسانی بودند که با امضای یک نامه سرگشاده خطاب به هاشمی رفسنجانی، از دولت جمهوری اسلامی به خاطر کمبود آزادی و خط مشی ناصحیح اقتصادی انتقاد کرده بودند.

ما این اقدام ضد دموکراتیک و سرکوبگرانه رژیم را محکوم می کنیم.

به ما می نویسند ...

* چندی پیش دانشجویان دانشگاه آزاد کرج اعتصاب کرده بودند. آنها به تهران آمده و راهپیمایی کردند و بچه های دانشکده هنرها هم به آنها پیوستند. می گفتند حدود ۳ هزار نفر بودند و ۴۰۰ نفر دستگیر شده اند.

البته روزنامه هم نوشته بود چون شهویه دانشگاه آزاد دو برابر شده، دانشجویان اعتراض کردند و دادستانی کرج هم از آنها حمایت کرده. حالا پشت پرده چه خبر است کسی نمی داند. به احتمال زیاد دعوی جناح هاست که از زمینه های ناراضی به نفع خود استفاده می کنند.

* ثبت نام مدارس در تهران هم مصیبتی است. بچه ها باید از ۱۱ سالگی، و شاید هم از ۷ سالگی کنکور بدهند. مدارس نمونه ای در تهران درست شده که منطقه ای است، و علاوه بر شهریه سنگین امتحان ورودی هم دارد.

دوست من برای پسرش که به کلاس اول می رود، به دبستان روزیه واقع در خیابان ونک رفته بود. او می گفت ۳۰۰ نفر داوطلب ثبت نام کرده اند و آنها فقط ۲۰ نفر را انتخاب می کنند. بچه هایی که کلاس پنجم را تمام می کنند، برای وارد شدن به مرحله راهنمایی باید کنکور بدهند.... دبیرستان نرجس (دبیرستان دخترانه منطقه ۶) که همان ولی الله نصر سابق است، از ۸۰۰ شرکت کننده فقط ۵۰ نفر را انتخاب می کند، و برای ثبت نام باید ۱۰۰ تومان به بانک پریزی، و فیش بانک و فتوکپی های مختلف را بدهی تا کارت ورودی امتحان را بگیری. از بس متقاضی زیاد و امکانات کم است، وضع هر روز مشکل تر می شود.

آقای رفسنجانی ...

آه در بساط نداشته اند، یعنی زحمتکش بوده اند و نه سرمایه دار. بدین ترتیب، برای آقای رفسنجانی، زحمتکش بودن با «بی خدا» بودن یکی می شود. و البته او در کمپ خداهپرستان است، و با «بی خدایان» میانه خوبی ندارد. آیا این کشف تازه ای در مورد آقای رفسنجانی است؟ مسلماً خیر. این بار اول نیست که او به انحاء مختلف بر این مسئله تأکید کرده است. پس اهمیت این خطبه در چیست؟

قتیه وقتی روشن تر می شود که به بحران اقتصادی کشور و نیاز دولت آقای رفسنجانی به دریافت وام از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی توجه کنیم. در حقیقت آقای رفسنجانی دارد به این «دوستان» اطمینان می دهد که پول

آنها جای بدی نخواهد رفت و خرج زحمتکشان نخواهد شد. او دارد آنها را قانع می کند که با این پول، «اقتصاد الهی» - یعنی سرمایه داری وابسته - را تقویت خواهد کرد و به دولت اجازه نخواهد داد که «همه کاره مردم» شود و به نام دفاع از زحمتکشان، در کار صاحبان ثروت و همدستان امپریالیسم دخالت کند. او در واقع همه این ها را به در می گوید که دیوار بشنود.

او در اشک تمساح هایی که در این خطبه برای گاریباچف می ریزد نیز همین هدف را دنبال می کند. به گفته او: «غربی ها در این ماجرا بسیار فرصت طلبانه عمل کردند، علیرغم اینکه رئیس جمهور شوروی با شکستن ابهت مارکسیسم به آنها در رسیدن به اهدافشان کمک کرد، هیچگونه کمکی به او نکردند و هنوز او را گروگان گرفته اند تا آنها که شوروی را ذلیل

کنند و آخرین نفس آنها را بگیرند. غربی ها با اسم کمک و ادعای کمک، مردم شوروی را فریب دادند و آنها را تحقیر کردند.»

اگر تصور شود که آقای رفسنجانی نکران گاریباچف یا غرور و حیثیت مردم شوروی است، این اشتباه بزرگی خواهد بود. آقای رفسنجانی نکران وضع خودش است. او دارد به دنیای غرب با ایما و اشاره حالی می کند که ما هم برای شما همین کارها را کردیم. ما هم مارکسیست ها را کوبیدیم. ما هم شما را در رسیدن به اهدافتان یاری کردیم. ما هم در اینجا گروگان هستیم. تا دیر نشده به یاری ما بشتابید، وگرنه....

آری، این است پیام واقعی خطبه نماز جمعه ۱۵ شهریور آقای رئیس جمهور.

مثلی است قدیمی که می گوید: «چوب را که برداری، گریه های دزد حساب کار خودشان را می کنند.»

گسترش بی سابقه فقر در بین کودکان آمریکا

در شرایطی بدتر از کارگران سفیدپوست و سیاهپوست قرار داده است. «لتیسا میراندا»، نویسنده اصلی این گزارش، در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «بسیاری از کودکان لاتین علیرغم تمام تلاش‌های والدین شان برای بالا کشیدن خانواده از زیر خط فقر، همچنان در فقر کامل بسر می‌برند.» «ماریان رایلت ادلمان»، رئیس «صندوق دفاع از کودکان» آمریکا، طی سخنانی گفت: «ما نمی‌توانیم به این روند، که به خانواده‌های فقیر لاتین و یا هر خانواده فقیر آمریکایی، به عنوان نوع دیگری از انسان برخورد می‌کند، ادامه دهیم. اینها فرزندان آمریکا هستند. اینها کارگران آینده آمریکا، رهبران آینده آمریکا، و سفرا آینده آمریکا در جهان رنگارنگ و چندفرهنگی ما هستند.»

در طول دهه ۸۰، درحالی که کودکان لاتین تنها ۱۱ درصد از کل کودکان آمریکا را تشکیل می‌دادند، سهم آنها در کل افزایش نرخ فقر در میان کودکان، ۵۰ درصد بوده است. در سال ۱۹۸۹، حدود ۲/۶ میلیون از ۷/۲ میلیون کودک لاتین در آمریکا، زیر خط فقر زندگی کرده‌اند. در توضیح علل این پدیده، در گزارش مزبور آمده: «کارگران لاتین در بخش کارهای کم دستمزد متمرکز شده‌اند. دستمزد آنها به قدری پایین است که اگر آنها در طول سال به طور تمام وقت هم کار کنند، درآمد آنها برای بالا کشیدن یک خانواده سه نفری از زیر خط فقر کافی نیست. تعداد کارگران لاتینی که با چنین دستمزد پائینی زندگی می‌کنند، از سال ۱۹۷۹ تاکنون دو برابر شده است. این وضعیت، آنها را

طبق گزارش تازه «صندوق دفاع از کودکان» آمریکا، نرخ فقر در بین کودکان لاتینی تبمه این کشور، بین سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۹، مادل یک سوم افزایش یافته است. طبق این گزارش، نرخ فقر در بین کودکان لاتین، اکنون به حد سطح فقر در بین کودکان سیاهپوست این کشور رسیده است. گزارش مزبور، این افزایش را نتیجه مستقیم کاهش سطح درآمد کارگران لاتین در آمریکا اعلام کرده است. براساس گزارش «صندوق دفاع از کودکان» آمریکا، در سال ۱۹۸۹، یعنی پیش از آغاز دور جدید بحران اقتصادی در این کشور، نرخ فقر در بین کودکان لاتین ۲/۳۶ درصد، در بین کودکان سیاهپوست ۷/۴۲ درصد و در بین کودکان سفیدپوست ۵/۱۱ درصد بوده است.

ارتش کلمبیا سرکوب حقوق بشر را تشدید می‌کند

آنچه که در گزارش وزارت خارجه آمریکا از آن سخن نمی‌رود، این حقیقت است که در طول یکسال گذشته، کمک‌های نظامی دولت آمریکا به ارتش کلمبیا افزایش چشمگیری داشته است. از جمله این کمک‌های نظامی، ارسال هواپیماهای جت جنگنده OV-10 80 «برانکو» است که از آنها در جنگ علیه عراق نیز استفاده شده بود. ارتش کلمبیا اکنون از این جنگنده‌ها برای بمباران مناطق مسکونی و غیر نظامی استفاده می‌کند.

حزب کمونیست کلمبیا مکرراً اعلام کرده است که ارسال این سلاح‌ها برای ارتش کلمبیا، «هدفی جز سرکوب نظامی نیروهای میهنی» را دنبال نمی‌کند. این درحالی است که که «کمیته هماهنگی سیمون بولیوار»، که جبهه مؤتلفه سازمان‌های چریکی کلمبیا را رهبری می‌کند، در گذشته مکرراً بر ضرورت یافتن راه حل‌های سیاسی برای پایان بخشیدن به جنگ ۲۰ ساله در کلمبیا، تأکید ورزیده است.

«اتحاد میهنی»، که در سال ۱۹۸۵ با ائتلاف نیروهای مردمی و چپ به وجود آمد، هدف اصلی این سرکوب‌ها را تشکیل می‌دهد. تاکنون، ۲۰۰۰ نفر از اعضای «اتحاد میهنی» به دست گروه‌های شبه نظامی سرکوبگر، به قتل رسیده‌اند. «اتحاد میهنی»، که یک سازمان قانونی است، از همان بدو تأسیس خود تحت پیگرد خشن ارتش قرار داشته است. طبق گزارش «مرکز کارگران متحد کلمبیا»، از ماه اوت ۱۹۹۰ تاکنون، ۲۶۷۲۹ نفر ترور، ۱۵۰۰ نفر ناپدید، ۶۳ نفر قتل عام و ۱۴۴ نفر شکنجه شده‌اند، و صدها نفر در اثر بمباران مناطق مسکونی توسط ارتش به قتل رسیده‌اند.

در گزارش اخیر وزارت خارجه آمریکا درباره نقض حقوق بشر در آمریکای لاتین، گفته می‌شود که در کلمبیا «افراد ارتش و پلیس به شکل نگران‌کننده‌ای در نقض حقوق بشر، از جمله اعدام‌ها، شکنجه‌ها و قتل عام‌های غیرقانونی دست داشته‌اند.» در همین حال، وزارت خارجه آمریکا به منظور طفره رفتن از ذکر مسئولین واقعی این جنایات، در گزارش خود مدعی شده است که تشخیص جنایات سیاسی از جنایات غیرسیاسی در کلمبیا «کار مشکلی» است.

علیرغم وجود قانون اساسی تازه در کشور کلمبیا، که بر اثر مبارزات مردم این کشور طی سالیان متمادی، اخیراً به تصویب رسید، نقض حقوق بشر در این کشور همچنان به شکل سابق ادامه دارد.

سازمان‌های متعدد مدافع حقوق بشر در اروپا، آمریکا و کانادا، وسایط ارتباط جمعی کلمبیا و سایر کشورها را متهم کرده‌اند که با کشیدن پرده سکوت روی موارد نقض حقوق بشر در کلمبیا، به ارتش این کشور امکان داده‌اند که بدون واهمه از هرگونه عواقب منفی، موجی از اختناق، سرکوب، شکنجه، قتل عام و بازداشت‌های غیرقانونی را بر این کشور تحمیل کند.

«داریو کاستریلون»، رهبر مذهبی ناحیه «پهرا»، اخیراً در یک سخنرانی گفت: «وجود قانون اساسی روی کاغذ یک چیز، و این واقعیت که سراسر کشور با اجساد فرش شده، چیزی دیگر است.» یک نمونه بارز وحشیگری ارتش، کشتن افراد یک خانواده ۵ نفری در برابر چشمان کودکان آنها، توسط پریکاد ۱۲ ارتش کلمبیا در روز ۱۸ اوت سال جاری بود. پس از این جنایت، ارتش طی اعلامیه‌ای مدعی شد که قربانیان این یورش، که کودکان نیز در بین آنها بودند، چریکهای ضد دولتی بوده‌اند.

کمک مالی به حزب توده ایران
مجد از غرب نروژ ۵۰۰ کرون

NAMEH MARDOM

Central Organ of the Tudeh Party of Iran

NO: 360

October 15, 1991

ADDRESSES

1- P.B. 49034 10028 Stockholm 49 Sweden
2- Postfach 10644 1000 Berlin 10

نامه مردم

بها: ۲۰ ریال